

● دریافت ۸۷/۲/۳۰

● تأیید ۸۸/۷/۲۱

اندرزهای سیاسی سنایی در مثنوی حدیقه و سرچشمه های آن

مریم مشرف*

تاریخ ادبیات فارسی (شماره ۳/۵۹)

چکیده

حدیقه سنایی گرایشهای مختلف ادبیات اخلاقی و تعلیمی ما را در خود جلوه گراخته است. در این مثنوی در کنار تربیت باطنی که هدف اصلی است و در نقل آداب صوفیه جلوه گر می شود، شاهد نوع خاصی از ادب سیاسی هستیم که سرچشمه ای غیر از آداب صوفیه دارد و آن اندرزهای سیاسی است که ریشه در ادبیات پیش از اسلام دارد. اندرزهای سیاسی یک جریان تعلیمی را در مثنویهای فارسی پدید می آورد. این جریان در شاهنامه و گرشاسنامه و بعضی آثار مثنوی چون نصیحة الملوک غزالی شکل گرفت و در حدیقه سنایی ادامه یافت. اندرزهای سیاسی در مثنویهای فارسی بر محور عدل و تشویق فرمانروا به عدالت استوار است.

مقدمه:

اندرزهای سیاسی و آداب کشورداری بخشی از حدیقه الحقیقه سنایی را تشکیل می دهد. اگرچه صوفیه با دربارها به لحاظ اصولی مراد و سروکاری نداشتند، مگر به حکم ضرورت، بازتاب این گونه افکار در کتاب حدیقه که اثری عرفانی و موضوع اصلی آن تعلیم معرفت باطنی است، تأمل برانگیز است و ما را بر آن می دارد که به جز «آداب صوفیه» و عقاید عرفانی محض، سرچشمه های دیگری برای افکار مطرح شده در بخش مدح این مثنوی جستجو کنیم و وجود ریشه های آن را در آثار غیر متصوفه محتمل بدانیم.

حقیقت این است که تا زمان تألیف حدیقه، به تدریج سنتی در مثنوی سرباری پاریسی شکل گرفته بود که سنایی شایسته ترین وارث آن به شمار می آمد. مثنوی سرباریان پیش از او در طول چند قرن، بخش هایی از حکمت عملی را در آثار خود جذب کرده بودند. سیاست مدن یا آیین کشورداری، به همراه تهذیب اخلاق و تدبیر منزل، سه شاخه حکمت عملی را پدید می آورد (فارابی ۱۳۴۵: ص ۱۵؛ خواجه نصیرالدین طوسی ۱۳۵۶: ص ۳۸-۴۰) مروری در مثنوی های فارسی، نشان دهنده نفوذ اندیشه های مربوط به حکمت عملی در این مثنوی هاست که از حوزه ای مستقل از عرفان و تصوف نشأت می گیرد.

در طول قرن ها، اندیشمندانی چون افلاطون و ارسطو، ابن سینا و فارابی و امام محمد غزالی، هر یک سهمی در پدید آمدن و شکل گیری حکمت عملی داشته اند. افزون بر این، سهم ایرانیان و میراث باستانی آنان را نیز در پرورش این شاخه از حکمت در ادوار اسلامی نمی توان نادیده انگاشت. به دلیل اینکه بررسی هر سه شاخه حکمت عملی میدانی بس فراخ می طلبد، و از حد یک مقاله فراتر می رود، در مقاله حاضر اصول مربوط به سیاست مدن رادر منظومه های فارسی با تکیه بر حدیقه سنایی بررسی می کنیم. لیک در ابتدا لازم است به زمینه های کهن آیین سیاسی در نزد ایرانیان قدیم اشاره ای شود. سپس نفوذ آیین ها را که در دوره اسلامی به «ادب» شهرت یافت (صفا، ایرانیکا: ج ۲ ص ۱۴؛ مصاحب، ج ۱ ص ۷۱-۱۹۶۰؛ Walzer and Gibb ۱۹۶۰: ۵۰؛ Meier ۱۹۹۹) در آثار این دوره آور می شویم و به دنبال بررسی برش هایی از شاهنامه فردوسی و گرشاسبنامه حکیم اسدی طوسی از این منظر، ادامه نفوذ این جریان فکری را در حدیقه سنایی نشان می دهیم.

اندرزهای سیاسی در حقیقت بخشی از اندرزنامه های پهلوی است که بیشتر در دوره ساسانی رواج یافت (کریستن سن ۱۳۷۵: ص ۵۶۴) در دوره ساسانی دسته ای از اندرزبانان در دربارها حضور داشتند و تربیت بزرگزادگان و نصیحت فرمانروایان برعهده آنان بود. آنان تجربه سیاسی حاکمان پیشین را به نسلهای بعد منتقل می ساختند و با نصایح اخلاقی خود تا حد امکان مانع تصمیم گیریهای شتابزده و جور و ظلم شاهان می شدند و آنان را به دادگری و ملاحظت تشویق می کردند (آذرگشسپ ۱۳۴۶: ۱۱-۱۴). ترجمه عربی این اندرزهای سیاسی که صورت برجسته آن را در «عهد اردشیر» می توان

بازجست، در آثار دوره اسلامی از قبیل جاویدان خرد مسکویه، غرر ثعالی، کتاب التاج محمد بن حارث ثعالی نقل شده است. هم چنین مقدار زیادی از این آثار در کتاب‌هایی چون عیون الاخبار ابن قتیبه، مروج الذهب مسعودی و کتاب ادب الکبیر و ادب الصغیر ابن مقفع به عربی ترجمه شده و به یادگار مانده است. در واقع میراث فرهنگی عصر ساسانی از این طریق به دوره اسلامی منتقل شد (Walzer ۱۹۹۹: ۳۲۶، ۵۰؛ Meier ۱۹۹۹؛ نفضلی ۱۳۷۸: ۲۱۸؛ دوفوشه کورص ۲۱ به بعد). موضوع اصلی کتاب ادب الکبیر، نقل آیین‌های کشورداری و اندرزهای سیاسی است (ابن مقفع: ۱۳۷۵). از اندرزنامه‌های سیاسی معروف کتابنامه تنسر است که اصل پهلوی آن از میان رفته و صورت فارسی دری آن که از عربی ترجمه شده در کتاب ابن اسفندیار (راحة الانسان) بجای مانده است (مینوی ۱۳۱۱، مقدمه) اندرزهای سیاسی این کتاب در کلیله و دمنه نیز نمود دارد (مینوی، همانجا).

اندرزهای سیاسی که در دوره شکوفایی ادبیات حماسی و داستان سرایی منظوم، در قالب نظم حکایات و اخبار پیشینیان به سنت مثنوی سرایی فارسی راه یافته بود، در دوره، غزنوی نیز به حیات خود ادامه داد و بسا اوقات در قالب مدح قرار گرفت. مثنوی سرایان، در لوی مدح و ثنا داروی نصیحت را در جان فرمانروایان خود سر فرو می ریختند و اصول مملکت داری را به آنان یاد آور می شدند. به ویژه هنگامی که بیگانگانی سخت بیگانه با آیین کشورداری و مبانی مدنیت و فرهنگ، سکان دار سلسله‌های حاکم بر ایران شدند، ضرورت پاسداشت میراث کهن بیش از پیش احساس شد. پس از اعراب و سلجوقیان، غزنویان و مغولان نیز برای اداره قلمرو وسیعی که به دنبال فتوحات مسلمانان نصیب آنان شده بود، نیازمند مدیران کارآزموده‌ای بودند که این اصول را به آنان بیاموزد. از این رو علی رغم عنصر ایرانی ستیزی‌ای که در این سلسله‌های پیاپی دیده می شد؛ آنان به میراث باستانی ایران بویژه از منظر اصولی که بعدها با نام سیاست مدن معروف شد و بخشی از حکمت عملی را تشکیل می داد، و آموزه‌های یونان و ایران باستان را در خود جمع آورده بود، سخت نیازمند بودند. این پادشاهان با همه استبداد رای، گوش خود را بر این نصایح نمی بستند، چرا که بقای ملک خود را در به کار بستن این تجربه‌های کهن می دیدند، و صحت بسیاری از این اصول «ادبی» و حکمت کهن را در عمل آزموده بودند.

اندرزهای پهلوی به کرات در سرتاسر شاهنامه نقل شده است. نقل این اندرزها در بخش تاریخی شاهنامه برجستگی بیش تری دارد. بویژه در پادشاهی ساسانیان که خود از مروجان این نوع ادبی خاص بودند، بخش وسیعی از این اندرزنامه‌ها نقل شده است.

یکی از معروف ترین اندرزنامه‌ها که بخش قابل ملاحظه‌ای از آن نیز به آیین کشورداری مربوط است، اندرزنامه بزرگمهر وزیر معروف خسرو انوشیروان، پادشاه ساسانی (سلطنت ۵۳۱-۵۷۹) است. فردوسی در شاهنامه تمام این اندرزنامه را به نظم کشیده است

(دبیرسیاقی ۱۳۴۴: ج ۵؛ برتلس ۱۹۶۹: ج ۸). اندرنامه ها، در قسمتهای مختلف داستان خسرو، از جمله خطبه او در هنگام جلوس بر تخت که ایرانیان را اندرز می دهد، درج شده است. اندرهای بزرگمهر در جزء هفت مجلس خسرو با موبدان نقل شده است (دبیرسیاقی ۱۳۴۴: ص ۲۰۵۴ به بعد- ۵۱۴ بیت) در این جا برای نمونه ابیاتی نقل می شود:

| | |
|----------------------------|-----------------------------|
| چه نیکوست پرهیز با تاجدار | چو پرهیزکاری کند شهریار |
| نگردد به میل و به کند آوری | ز یزدان بترسد گه داوری |
| به آنکه که خشم آورد پادشا | خرد را کند پادشا برهوا |
| بود جز پسندیده کردگار | نباید که اندیشه شهریار |
| به پاداش نیکی بجوید بهشت | ز یزدان شناسد همه خوب و زشت |
| همیشه جهان را بدو آب روی | زبان راست گوی و دل آزم جوی |

(برتلس، ۱۹۶۹، بیت ۱۳۲۲-۱۳۲۸)

مجلسهای چهارم و پنجم از مجالس هفتگانه نیز در اصل به بیان آیین سیاسی اختصاص یافته است. (دبیرسیاقی، ابیات ۱۴۱۵-۱۳۸۰) از دیگر نصایح سیاسی معروف می توان به پندنامه انوشیروان به پسر خود هرمز (همان جا، بیت ۳۹۴۰، ص ۲۱۸۶ به بعد) و نیز عهدنامه او پیش از مرگ خطاب به فرزندش اشاره کرد (ص ۲۲۱۴، ب ۴۵۵۵ به بعد). محور همه این نصایح، علاوه بر موضوعات اقتصادی، همچون شیوه مالیات گرفتن و پرداخت دستمزدها، توجه به کشاورزی و مانند آن، اندرهای سیاسی است، همچون تکیه بر عدالت، یزدان را در نظر داشتن، و رای زنی با بزرگان، رادی و بخشش و درویشان را گرامی داشتن.

| | |
|-------------------------------|------------------------------|
| جهان دیده و کار کرده ردان | شهنشاه بنشست با موبدان |
| چو شاپور و چون یزدگرد دبیر | سر موبد موبدان اردشیر |
| بیامد بر شاه نوشین روان | سراینده بوزرجمهر جوان |
| که با کیست این دانش اندر نهان | به داندگان گفت شاه جهان |
| همان تخت شاهی بی آهو شود | کزو دین یزدان بنیرو شود |
| درفشان شود فر دیهیم و گاه | چنین داد پاسخ که از داد شاه |
| بماند پس از مرگ نامش بلند | چو با داد بگشاید از گنج بند |
| نجوید به کژی ز گیتی فروغ | دگر کو بشوید زبان از دروغ |
| ز تاجش زمانه پر آسایش است | سپهبد چو با داد و بخشایش است |

(برتلس، همان، ص ۱۳۵، بیت ۱۳۶۶-۱۳۷۶ با تلخیص)

اندرزهای سیاسی در گرشاسبنامه

در گرشاسبنامه اسدی طوسی (تألیف ۴۵۸) این سنت ادامه می‌یابد. اندرزهای سیاسی گرشاسبنامه در قسمت نصایح اثرث خطاب به پسرش گرشاسب، پیش از رسیدن به فرمانروایی، و گفتگوهای گرشاسب و برهمن هندی آمده است. این گفتگوها بیشتر جنبه تعلیم و تربیت عمومی دارد، اما بخشی از آن نیز اندرزهای سیاسی است. بعد از به تخت نشستن گرشاسب نیز پدرش او را نصیحتی می‌گوید که باز جنبه آیین نامه ای دارد و از مقوله اندرزهای سیاسی به شمار می‌رود. برای نمونه، ابیاتی چند نقل می‌شود:

| | |
|------------------------------|-----------------------------|
| چهار است آهوی شه آشکار | که شه را نباشد بتر زین چهار |
| یکی خیره رای بی دوم بد دلی | سوم زفتی و چارمین کاهلی |
| خرد شاه را برترین افسرست | هش و دانشش نیکتر لشکر است |
| بهین گنج او هست داننده مرد | نکو تر سلیحش یلان نبرد |
| کهن دار دستور و فرزانه رای | به هر کار یکتا دل و رهنمای |
| نکو کار و با دانش و داد دوست | یکی رسم نهد که آن نا نکوست |
| نگه دار مر مردم خویش را | همان پارسا مرد درویش را |
| همه کارسازانت از کم و بیش | نباید که ورزند جز کار خویش |
| کند هر کس آن کار کو برگزید | بدان تا بود کار هر کس پدید |
| سلیح ایچ در دست شهری گروه | نشاید که شه را نباشد شکوه |
| نباید مهان سپه سر به سر | که پیوند سازند با یکدگر |
| به هر کهتر اندر خورش کن نگاه | به قدر هنر ده ورا پایگاه |
| به بیداد، مستان تو چیزی ز کس | به داد و ستد راستی جوی و بس |

(اسدی طوسی ۱۳۵۴: ۲۶۲-۲۶۳)

خاطر نشان می‌سازیم که جان کلام اسدی در نصایح سیاسی، از سخن فردوسی مایه می‌گیرد. در عین حال، کلام این حکیم، یاد آور سخنان غزالی در نصیحه الملوک است. وی که مطالب بسیاری را از اندرزنامه های ساسانی در کلام خود آورده است، عیب های فرمانروا را از قول دستور برمی شمارد: «دستور نامه نوشت به نوشیروان و پنדה دادش و گفت چهار چیز باید که با تو پیوسته بود: اول، عدل و دیگر خرد، و سیم صبر، و چهارم شرم و چهار چیز باید که با تو نبود: یکی حسد و دیگر کبر و سیم تنگ دلی و چهارم دشمنی» (غزالی ۱۳۱۷: ۷۴). هر چند این مطلب ابتدا در کلام فردوسی آمده است:

| | |
|------------------------------|------------------------------|
| چنین داد پاسخ که بر شهریار | خردمند گوید که آهو چهار |
| یکی آن که ترسد ز دشمن به جنگ | و دیگر که دارد دل از بخش تنگ |
| دگر آنک رای خردمند مرد | به یکسو نهد روزنگ و نبرد |

چهارم که باشد سرش پرشتاب//نجوید به کار اندر آرام و خواب

(برتلز: ۱۲۴-۱۲۵؛ بیت ۱۱۹۱-۱۱۹۴ - دبیرسیاقی: ۲۰۶، بیت ۱۲۴۰)

هم چنین مطلبی که غزالی درباره تقسیم شبانه روز به «چهار بهر» آورده است، یادآور کلام حکیم اسدی طوسی است و دلالت بر وجود منبع واحدی دارد. غزالی می نویسد «خسروان پیشین شبانروزی به چهار قسمت کردند، یکی بهر، ایزد را پرستیدندی و طاعت کردندی و یک بهر اندر پادشاهی نظر کردندی و مظلومان را داد دادندی و تدبیر کردندی، تا دانایان و خردمندان فرمان دادندی و نامه نوشتندی و رسولان فرستادندی و آنچه بدین ماند از رسوم، و بهر سیم، از خوردن و خفتن و از این بهره برگرفتن به شادی و خرمی، و بهر چهارم، به شکار و چوگان زدن و آنچه بدین ماند(غزالی: ۷۱). حکیم اسدی در نصایح گرشاسب به فرزندش نریمان، می گوید:

شب و روز بر چار بهره بپای
یکمی بهره دین را ز بهر خدای
دگر باز تدبیر و فرجام را
سیم بزم را چارم آرام را

(اسدی طوسی: ۴۶۳، بیت ۱۵-۱۶)

آیا غزالی کلام اسدی طوسی را نیز در نظر داشته است؟ در هر حال هم فردوسی و هم اسدی نصایح سیاسی خود را از اندرزنامه نقل کرده اند و غزالی نیز آنجا که لازم دیده این اندرزنامه ها را به کار بسته است. از جمله مطالب مربوط به اهمیت عدل(غزالی: ۸-۹، ۴۱، ۴۰، ۴۷، به بعد)، و ضرورت حاکم کردن عقل بر خشم و شهوت (ص ۱۸) و در شمارش فرایزدی که دوازده چیز است (ص ۶۵) و دیگر موارد، غزالی همان گونه که خود تصریح می کند «اخبار پیشینیان» را در نظر داشته است.

اندرزهای سیاسی در حدیقه

در کنار چنین زمینه هایی بود که مثنوی های صوفیه نیز بالیدن گرفت و به شکوفایی رسید. هر چند صوفیه از دیرباز در سنت شفاهی و کتبی، ادب خاص خود را پرورش داده بودند و تا قرن چهارم این اصول را در کتاب های خاص خود مدون ساخته بودند، اما هنگامی که ادب صوفیه در مثنوی های تعلیمی عرفانی مانند حدیقه الحقیقه وارد شد، صورتی به خود گرفت، که نشان دهنده تلفیق ادب صوفی یا آداب الصوفیه با زمینه های دیگری از «آداب» است که ریشه های غیر صوفیانه دارد. سنت ادب صوفیانه در تلفیق با میراث «آداب» باستان، در حدیقه سنایی جلوه گر است. اگرچه پیش از او نیز، امام محمد غزالی، در کتابهای احیاء العلوم و کیمیای سعادت، منشور اخلاقی جامعی فراهم آورد که مورد قبول بیش تر مسلمانان بود.

در مقابل روحیه نظامی گری حاکم بر عصر غزنویان و رواج عصبیت مذهبی و نفی دگر اندیشان، سنایی نیز چون اسدی طوسی و نیز مانند ناصر خسرو(و پیش از آنان فردوسی)، خود را در مقام مصلح اجتماعی موظف می دید تا در زمینه های فکری اثر خود، موجبات تلطیف روح حاکمان جامعه را نیز

در کنار راه سعادت و اخلاق عمومی در نظر گیرد. در بعضی از کتاب های اخلاقی پیش از سنایی، مسأله حکومت ها و طرز حکومت کردن و معنای ظلم و عدل و تأثیر قوای نفسانی در قوای دماغی جامعه به تفصیل بحث شده بود که از مهم ترین آنها، السعادة و الاسعاد عامری است که تقریباً بیش از نیمی از آن درباره اخلاقیات در حکومت است. (عامری ۱۳۳۶: فصل دوم). سنایی از این منظر وارث میراث حکمت و فلسفه باستان است، که در کنار اندرزنامه های پهلوی، در قالب جریانی نیرومند، محتوای فکری آثار اخلاقی را رقم می زد. سنایی در تدوین بخش پایانی حدیقه که در مدح بهرامشاه است، از مجموع آرای پیشینیان استفاده کرده و روح آن را در این بخش بازتاب بخشیده است. این بخش، مشتمل بر نظریه سیاسی خاصی است که در ریشه های خود با دیدگاه های اخلاقی سنایی کاملاً در پیوند است. صوفیه به طور خاص، حشر و نشر با سلطان و دربار را خوش نداشتند و در آداب خاص آنان، رفت و آمد به دربار پادشاهان نفی شده است، اما سنایی به پیروی از سنت اخلاقی غیر متصوفه که در آثار تعلیمی قرن های پیش مدون شده بود، به مسأله اخلاق پادشاه پرداخته و ابیات بسیاری در بیان چگونگی عدل و ظلم در سیرت حاکمان سروده و حکایت های بسیاری نیز در تأیید سخنان خود آورده است که نشان دهنده توجه خاص او به تلفیق سنت تعلیمی صوفیه با سنت غیر متصوفه است. در همه کتاب های اخلاقی - فلسفی قرن های قبل از سنایی، در ضمن بحث از اعتدال و میانه روی، موضوع عدل و معنای ظلم مطرح شده است. بنا بر باور حکیمان، عدالت محور جامعه مدنی است (ارسطو ۱۳۴۹: ۴-۶) گروهی عدالت را نه بخشی از فضایل بلکه لب و اساس همه فضایل دانسته اند (ابوعلی مسکویه ۱۳۷۵: ۱۴۴) این مسأله از آنجا که با خلق پادشاه و شیوه برخورد او با زیر دستان و رعایا ارتباط دارد، جنبه پند و اندرز به خود می گیرد.

مطالب حدیقه از بیت ۴۹۴۸ به بعد، مرتبط مدح شاهان است. سنایی بهرامشاه را به یوسف و به ستاره بهرام مانند می کند و در حین ستایش او به حوادث سیاسی دوران مملکت داری وی نیز اشاره ای دارد و خلق حسن و جود و بخشش و کرم و عدل او را می ستاید. از بیت ۴۰۴۱ شاعر بر موضوع عدل مکث می کند و ابیاتی در آن می پردازد. وی مجدداً در ابیات ۴۳۳۶ تا ۴۶۲۹ به موضوع عدل باز می گردد و در ضمن بیان مواعظ و حکایت هایی پادشاه را به عدل تشویق می کند. در ابتدای این قطعه بلند، وی عدل را معنای حقیقی جاه شاه می شمرد نه باد در گلو انداختن را:

| | |
|-------------------------|----------------------------|
| بنه ای عدل تو بقای جهان | در کنار جهان سزای جهان |
| عدل و تایید جاه شاه بود | غیب اندر گلو چه جاه بود؟ |
| چون در عدل باز شد بر تو | در دوزخ فراز شد بر تو |
| هست حال دل ستمکاران | خشک و اندک چو خواب بیماران |
| شرع را عدل قهرمان باشد | ملک را عدل پاسبان باشد |

(ابیات ۴۳۳۶-۴۳۴۱) سپس به بیان سه حکایت همراه با موعظه از پادشاهان گذشته، احنف قیس، انوشیروان و هشام می پردازد. این حکایت ها صورت روایی ضعیفی دارند و در حقیقت ادامه

همان موعظه بهرام شاهند که از زبان اندرزگران دیگر بیان می‌شود. تکیه کلام، همواره بر پرهیز از ظلم و ستم و تشویق دادگری و عدالت است. همچنین از عفو زندانیان و چشم‌پوشی از جرم آنها یا تخفیف مجازات سخن می‌رود. شاعر می‌گوید که قصر امل و ذکر مرگ، دل شاه را بر مسکینان نرم می‌کند. جمع‌آوری مال و انباشته کردن گنج از رنج رعیت و مالیات‌های نادرست، موجب تضعیف مبانی ملک است. هر که او بیگناه ترساند//دان که در جای ترس درماند/ظالم از مال و جان خلق ببرد// نه هم آخرش می‌بیاید مرد؟ گرچه امروز زابلهی ستهد//گور و محشر جواب او بدهد/نیست بر ظالم از تن و زن و مال//جز مگر خونس ایچ چیز لال//شاه غمخور نایب خرد است//شاه خونخور، شاه نیست دد است. شاه باید بتواند بر غضب خویش مسلط باشد، حلم خود را چون سپری پناه خلق سازد و به شکرانه سروری که خداوند او را بر مردم داده است بهتر از همه خلاق، بندگی خدای کند:

هر که را خشمش از خرد بیش است
خشم چون تیغ و حلم چون زره است
چون مه از تو نیافرید خدای
تو به از خلق بندگیش نمای

(ابیات ۴۳۷۱-۴۳۷۳)

در ابیات متعدد مفهوم عدالت شرح داده شده است. پادشاه به وقت مصلحت شایسته است که تیغ به کار دارد، ولی از پی مصلحتی حلال نه برای آب و نان و منافع شخصی خویش^۲. (ابیات ۴۳۸۵-۴۳۸۴ قیاس شود ب ۴۵۴۶ به بعد). شاه عادل تنها نمی‌ماند و همواره میانه‌روی پیشه می‌کند:

شاه عادل میان نیک و بد است
باشد اندر خراب و آبادان
تیز و قاهر هلاک خلق و خود است (بیت ۴۳۹۴)
عدل شه، غیث و جور شه، باران (بیت ۴۳۹۷)

هرگاه از جور و ظلمی که در دوره غزنوی اقطاع گیران و زمین‌داران بزرگ بر خرده مالکان و کشاورزان بی‌زمین روا می‌داشتند یادآوریم، سبب این همه تأکید بر پرهیز از ظلم در کلام سنایی آشکارتر می‌شود. دانشمند ایران‌شناس، یوگنی برتلس، شرح داده است که در دوره غزنوی بر اثر مالیات‌های سنگین و هزینه بالای لشکرکشی‌های بزرگ که بر دوش طبقه کم‌درآمد و به ویژه کشاورزان قرار داشت، چگونه زندگی روستایی و کشاورزی رو به نابودی می‌رفت و توده‌های مردم به ویژه کشاورزان که بزرگ‌ترین طبقه محسوب می‌شدند روز به روز بیش‌تر در گرداب تیره روزی فرو می‌رفتند. (برتلس ۱۳۴۶: ۲۱۳) از این روست که توجه به حال رعیت و پیشه کردن عدل فصلی مشبع از کلام سنایی را به خود اختصاص داده است؛ ولی او آن را به صورت غیرمستقیم بیان کرده است. مثلاً از قول یکی از مظلومان دوره بنی‌امیه به هشام، تمهید سخن را چنین می‌چیند:

گفت یک روز کوفیی به هشام
کای زما همچو شیر، خون آشام

| | |
|---------------------------|-------------------------------|
| زنده باشیم جان ما تو خوری | چون بمیریم مال ما تو بری |
| سیم درویش و بیوه آوردی | حلقیه فرج استران کردی |
| روستا پر زینوایی تو | هر کجا مسجدی گدایی تو |
| نه همی تا ابد بخواهی زیست | پس بدین پنج روزه ملک این چیست |
| ای به باطل زدبو برده سبق | سایه باطلی نه سایه حق |
| به چنین جور در ولایت تو | مه تو و مه سپاه و رایت تو |

(ابیات ۴۴۱۰-۴۴۱۷)

مطابق سنت ادبی کهن، سنایی خود پادشاه را نیز اندرز می‌گوید و او را به تهذیب نفس و کسب صفات حمیده و فضایل و ازمیان بردن رذایل فرا می‌خواند. نخست هوشیاری شاه باید در همه حال، چه در بزم و چه در رزم، حزم و هوشیاری را از دست ندهد و همچون نرگس بیدار چشم باشد (۴۴۷۹-۴۴۷۶) بنابراین در عین دلیری شایسته است جانب احتیاط را نگاه دارد و این به معنی رای زنی و مشورت است (۴۴۸۴). «خشم و بخل و دروغ و کین از شاه» صفات ناپسند است. هر کس بهتر بتواند بر خشم و آز (غضب و شهوت) مسلط شود بر دشمنان قاهرتر است (۴۴۸۳).

در انتخاب رجال دربار و اطرافیان نیز شاه باید از بد دلان روباها صفت و خسان دون همت بپرهیزد به عامه تکیه نکند و والاهمتتان را به کار گمارد (۴۴۵۰-۴۴۸۷). همچنانکه کشاورزان نباید نیازمند و گرسنه باشند، ریخت و پاش بیجا در حق لشکریان نیز موجب جسارت و گستاخی آنان نسبت به مردم است. هرگاه لشکر و رعیت توجه کافی ببینند منافع ملک را بهتر پاسداری می‌کنند. (۴۴۶۸ و ۴۵۰۶ و جز آن). خردمندی شاه در انتخاب وزیر خردمند و کارداران است:

| | |
|-----------------------------|------------------------|
| شاه تا زفت و بی خرد نبود | جفت زفت وزیر بد نبود |
| زانکه در ملک این دو ناهشیار | کرکس و جغد را برآیدکار |

در چند حکایت از حلم و بخشش انوشیروان یاد شده است. یکی حکایتی به مطلع حاجبی برد جام نوشروان دید ازو شاه و کرد از او پنهان (بیت ۴۳۷۴ به بعد)

و دیگر حکایتی درباره داد و دهش انوشیروان در قحطسالی:

| | |
|--------------------------|----------------------------|
| سال قحطی یکی به کسری گفت | کابر خلق شد به باران زفت |
| گفت کابنبار خانه بگشادیم | ابر اگر زفت گشت ما بادیم |
| صبح وار از پی ضیا بدمیم | که نه ما در سخا ز ابر کمیم |

(بیت ۴۵۴۱ به بعد)

در حکایتی دیگر هواپرستی و عیاشی شاه نکوهش می‌شود (۴۵۷۳ به بعد).

پیوند دین و حکومت از موضوعات خاصی است که سنایی بدان پرداخته و منشأ کهن دارد. این درونمایه از خارج از ادب صوفیه به منظومه حدیقه راه یافته است. از نظر قدما، عالمان دین پاسداران حکومتند و حکومت، حامی شرع. از این رو حاکم لازم است که مراقب حال عالمان باشد، به آنان امان دهد تا آنان نیز متقابلاً امین ملک باشند. یکی از قدیم ترین اسنادی که این عقیده در آنجا بیان و بر پیوستگی جدایی ناپذیر دین و حکومت در آنجا تأکید شده کتاب «عهد اردشیر» است که فصلی به همین عنوان در آن آمده است (عباس: ۱۹۶۶ ص ۶۷) به موجب این باور، علما با برقرار سازی اصول شرع و پاسداری از آن، عدل و امنیت را در جامعه تقویت می کنند و این امر به استواری ارکان حکومت می انجامد. سنایی در مواضعی چند از مثنوی حدیقه، اهمیت علما را گوشزد می کند:

| | |
|--------------------------------|--------------------------------|
| چشم سر ملک و چشم سر دین است | علما جز امین دین نبوند |
| این و آن هر دو یار یکدگرند | چون نیابند امان امین نبوند |
| ملک و دین را درین جهان و در آن | آن جهان بین و این نهان بین است |
| هر کجا صدق، دین دل زنده ست | هم خزان هم بهار یک دگرند |
| | صدق و عدل است روی و پشتیبان |
| | هر کجا عدل، ملک پاینده ست |

(بیت ۴۵۶۱ - ۴۵۶۷)

| | |
|--------------------------------|------------------------------------|
| شاه و عالم که هر دو را علم است | این اولوالامر و آن اولوالعلم است |
| ور قدمشان نه در ره امر است | این اولوا الظلم و آن اولوالخمر است |

(بیت ۵۴۸ - ۴۵۸۸)

در کنار علما لشکریان نیز بازوی حکومتند. از این رو سنایی ابیات بسیاری نیز در توصیف شهادت لشکریان و لزوم سرکوب بی رحمانه مخالفان و به ویژه دشمنان دین می سراید و مدح بهرامشاه را در حقیقت بدین جا خاتمه می دهد. به دنبال این قسمت مدح فرزند بهرامشاه، جلال الدوله قرار دارد. در نسخه کابل ابیاتی نیز در مدح ابومحمد منصور قاینی، خواجه عمید محمد عبدالحمید، دبیران دیوان قاضی امام محمود استوفی، قاضی القضاة ابوالمعالی و قاضی القضاة احمد بن سلیمان آمده است که از بحث ما خارج است. اما پس از اتمام مدایح، چند حکایت با درونمایه مشترک ضمیمه شده است و خاتمه بخش کتاب نیز همین حکایت هاست. طرح سنایی در این بخش از منظومه، بسیار یادآور طرح نصیحة الملوک غزالی است. غزالی نیز بخش قابل توجهی از بخش دوم و سوم کتاب خود را به طرح حکایت هایی با مضمون داد و عدل اختصاص داده است. به ویژه غزالی تعداد زیادی از حکایات مربوط به پادشاهان معروف چون اسکندر و انوشیروان نقل می کند و این سنت که در شاهنامه نیز وجود داشت، مورد تقلید سنایی قرار گرفته است. موضوع کلی و مشترک این درونمایه ها پرهیز از ظلم و تکیه بر عدالت خواهی است. در این میان می توان برای نمونه حکایت «شاه محمود زاولی» را نقل کرد که لشکریانش به بیوه زنی سالخورده و رنجبر ستم

کرده و مالش را به زور ستانده بودند، زن برای تظلم نزد شاه رفت. سخنان زن با شاه و دادخواهی او، شلاق سخنان خشم‌آگین سنایی است که نثار زورمندان سلطه طلب می‌شود:

| | |
|-------------------------------|------------------------------|
| این چه بی رحمی و ستمکاری است | وین چه فرعونی و چه جباری است |
| آخر از حشر یاد باید کرد | تا ابد کی توان زدن ای مرد |
| تخت، سلطان چو تو بسی دیده است | داد و بیداد هر کس اشنیده ست |
| بگذرد دور عمر تو ناگاه | بر سر دیگری نهند کلاه |
| خورد او مال و، تو حساب دهی | آخر آن روز چه جواب دهی؟ |
| اندر آن روز کی رسد فریاد | مرتورا هیچ بنده و آزاد |

(ابیات ۵۱۰۴-۵۰۹۷)

محمود زاولی می‌کوشد با پرداخت غرامت، دل پیرزن را به دست آرد ولی او به کمتر از مجازات مرگ برای آن جورپیشگان راضی نمی‌شود. عاقبت به فرمان شاه، آن پنج نفر اعدام می‌شوند و شاه درخت رزی نیز از آن خود به او می‌بخشد.

در حکایت فوق سنایی شدت عمل با عاملان جورپیشه را پیشنهاد می‌کند و تنبیه و مجازات سخت را برای جرایم کارگزاران حکومت لازم می‌شمارد. در دیگر مواضع حدیقه نیز سنایی به شاه سفارش می‌کند که در برابر خطاکارانی که از منصب خود سوءاستفاده کرده‌اند، سستی نشان ندهد تا زمینه رشد ظلم فراهم نشود.

| | |
|------------------------------|------------------------------|
| هست در دین و ملک، ظلم و محال | همچو در جسم و جان وبا و وبال |
| شاه چون بستند از رعیت نان | نقد شد کل من علیها فان |
| از رعیت شهی که مایه ربود | پی دیوار کند و بام اندود |
| چون ستد تخم عامل از دهقان | ده ازو رفت و ماند باوی قان |
| شاه را از رعیت است اسباب | کام دریا ز جوی جوید آب |

(ابیات ۴۴۶۲-۴۴۶۶)

روز پاداش، ماه باید شاه باز بهرام وقت پادافراه

(بیت ۴۵۴۶)

برزن از راه رفق برتن خصم بشکن از روی خلق گردن خصم

(بیت ۴۵۴۹)

دین بی لطف شاخ بی بار است ملک بی قهر گنج بی مار است

(بیت ۴۵۵۸)

و بدین ترتیب شاه را اندرز می‌دهد که در کار سیاست ملک لطف و قهر را با هم به کار دارد.

منابع:

- آذرگشسپ (مترجم). ۱۳۴۶. اندرزنامه‌های پهلوی. تهران: چاپ راستی.
- ابن مقفع، عبدالله (روزبه پارسی). ادب الكبير و ادب الصغیر. ترجمه محمد وحید گلپایگانی. تهران: بلخ و پگاه.
- ارسطو. سیاست. ۱۳۵۴. ترجمه حمید عنایت. تهران: فرانکلین.
- اسدی طوسی، ابونصر علی بن احمد. ۱۳۵۴. گرشاسب نامه. به اهتمام حبیب یغمایی. چاپ دوم تهران: طهوری.
- برتلس، آی. ۱۳۴۶. ناصر خسرو و اسماعیلیان، ترجمه آرین پور. انتشارات بنیاد فرهنگ.
- تفضلی، احمد ۱۳۷۸. تاریخ ادبیات پیش از اسلام. به کوشش ژاله آموزگار. چاپ سوم تهران: انتشارات سخن.
- ریپکیان، ۱۳۸۲. تاریخ ادبیات ایران. ترجمه ا. سری. تهران: انتشارات سخن.
- سلمی، ابوعبدالرحمان، ۱۳۶۹. مجموعه آثار. به اهتمام ن. پورجوادی. چاپ اول. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- سنایی غزنوی، ابوالمجد و دین آدم. ۱۳۸۲. حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه. به تصحیح مریم حسینی. تهران.
- عامری، محمدبن یوسف، ۱۳۳۶. السعاده و الاسعاد فی سیره الانسانیه، تصحیح: م. مینوی، انتشارات دانشگاه تهران.
- عباس احسان (پژوهشگر). ۱۳۴۸. عهد اردشیر. ترجمه فارسی از محمدعلی امام شوشتری، تهران: انتشارات انجمن آثار ملی.
- غزالی ابوحامد محمد ۱۳۱۷. نصیحة الملوك. با مقدمه و تصحیح و حواشی جلال همایی. تهران: چاپخانه مجلس.
- فارابی، ابونصر. ۱۹۲۶=۱۳۴۵. تحصیل السعاده. پیوست مجموعه رسائل. حیدرآباد دکن.
- فردوسی، حکیم ابوالقاسم. ۱۹۶۶. شاهنامه. متن انتقادی، تحت نظر ا. ا. برتلس، ج اول، مسکو.
- فردوسی، حکیم ابوالقاسم. ۱۳۴۰. شاهنامه. تصحیح محمد دبیر سیاقی، چاپ دوم. تهران: انتشارات علمی.
- منز، آدام ۱۳۷۷. تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری. ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، تهران: امیر کبیر.
- مسکویه رازی، ابوعلی. ۱۳۷۵. کیمیای سعادت (ترجمه فارسی طهاره الاعراق) ترجمه میرزا ابوطالب زنجانی، مقدمه و تصحیح ابوالقاسم امامی. چاپ اول. تهران: انتشارات نقطه.
- مصاحب، غلامحسین (سرپرست). ۱۳۴۵. دائرة المعارف فارسی. ج اول. تهران.
- نصیرالدین طوسی. اخلاق ناصری. ۱۳۵۶. به تصحیح مجتبی مینوی و علیرضا حیدری تهران.

- De Bruijn: of Piety and Poetry, The Introduction of, Leiden, Brill, 1983.

- Walzer.R. and Gibb: Akhlag(article) in Encyclopedia of Islam (new edition) vol. 1, Leiden, Brill 1960.

- Safa, Dabihol-lah, Andarz(article): Iranica vol2, 1985

- Meier, Fritz: Essays on Piety and Mysticism, Leiden Brill, 1999.